

استاد پوردادود
استاد اوستا و فرهنگ ایران باستان در دانشگاه
یونجه (اسپست)

گیاهی که امروزه بلفت ترکی یونجه خوانده میشود، در فارسی اسپست یا سپست نام دارد و بگواهی یك سند کتبی بیش از سه هزار سال است که چنین خوانده شده است. اسپست یا سپست (= اسفت) در فرهنگها به فتح پ و بسا بکسر و ضم همزه و پ هم یاد گردیده است. این واژه بسیار کهنسال اگر در اوستا و سنگ نیشتهای هخامنشیان بجای مانده بود، بایستی اسپواستی *Aspo - asti* باشد. این کلمه مرکب لفظاً یعنی «اسب خورد» چنانکه پیداست نخستین جزء آن همان *asp* است و دومین جزء آن از مصدر *ad* مطابق ادو *ado* لاتین و *Essen* آلمانی و *To eat* انگلیسی است. از بنیاد همین مصدر، کلمه مرکب کرگس در فارسی بجای مانده که در اوستا کهرکاسه *Kahrkâsa* آمده و آن مرکب است از کهرک *Kahrka* (= کرك، مرغ) و آسه *Asa* (خورنده). لفظاً یعنی مرغ خوار و این نام همان یرنده معروف لاشخوار است.

در پهلوی، زبان رایج روزگار ساسانیان، این گیاه نیز اسپست *Aspast* خوانده شده، در کارنامه ارتخشیر پابکان آمده: «چون اردشیر از پیکاراژدها (گرم) روی بر - تافته بکرانه بورز آذر *Burz - adar* پناه برد، آنان اسپش را با خور بستند و پیش جووگاه و اسپست ریختند...».

این کلمه از زبان پهلوی، بهیئت اسپستا *Aspesta* یا سپستا *Pespesta* داخل زبان سریانی شده و از سریانی بزبان عربی در آمده. فصفصه (جمع فصاص) گفتند. این لفظ مغرب الفصفصه بدست یاری عربها با اسپانیار سیده الفلفه *Alfalfa* گفتند و با اسپانیولیها با آمریکا رفته و امروزه در آنجا اسپست را الفلفه خوانند نه مثل انگلیسی زبانان اروپا که این گیاه را امروزه لوسرن *Lucern* نامند. همچنین در زبان اسپانیولی این گیاه میلکه *Mielga* خوانده میشود و این کلمه تحریف شده مدیکه *Medica* لاتین میباشد که بزودی یاد خواهیم کرد. این رستنی در فرانسه لوزرن *luzerne* خوانده میشود و همین کلمه امروزه در زبان آلمانی رایج است. لغت لوسرن یا لوزرن *lucern = luzerne* در زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی در سده هجدهم میلادی بوجود آمده و معلوم نیست از کجاست و منسوب بکدام سرزمین و بچه چیز پیوستگی دارد. اسپست در سده شانزدهم میلادی از اسپانیا داخل فرانسه شده است. لغت لوسرن یا لوزرن از لغات سرزمین پروانس *Provence* (از بلاد فرانسه) میباشد: لوزرنو (*Luzerno*). نام ناحیه *Luzern* در سویس و نام محلی کوچک *Luzerna* در ایتالیا (در ناحیه *Piemont*) ارتباطی بانام این گیاه در زبانهای کنونی انگلیسی و غیره ندارند. پیش از اینکه لغت لوسرن یا لوزرن در این زبانها رایج گردد، این گیاه بلغات گوناگون دیگر در اروپا خوانده میشده که ذکر آنها در اینجا از موضوع ما خارج است همین اندازه که از نام این گیاه در زبانهای کنونی مغرب

زمین یاد کردیم بخوبی میرساند که اسپست در این سرزمینها يك نام اصلی و قدیمی ندارد و هراسمی که در این فرون اخیر بآن داده شده همه گویای عهد نسبتاً نو است ، گذشته از کلمه لوسرن lucern در انگلستان غالباً این گیاه پورلپ مدیک Purple - medic خوانده میشود ، نامی که هنوز در یکی از زبان های کنونی اروپا یادآور سرزمین دیرین این گیاه است . پورلپ Purple بمعنی ارغوان است این گیاه بمناسبت رنگ گل ارغوانی آن که سرخ آمیخته برنگ بنفش است چنین نامیده گردیده و بسرزمین ماد (mada) باز خوانده شده است .

امالفت یونجه که در این چند قرن اخیر در زبان فارسی راه یافته . در ترکی جفتائی یونوچکه Yonucka و در ترکی عثمانی یوندزه Yondza خوانده شده و لفظاً بمعنی تره و علف سبزا است . در این زبانها هم این لغت قدیم نیست برخی نوشته اند کلمه ترکی یونجه از یونت Yont که بمعنی اسب است ترکیب یافته است . یونت در ترکی جفتائی و عثمانی بمعنی اسب و مادیان و یونت تیل که نام هفتمین سال از سالهای ترکی است بمعنی سال اسب میباشد . از این وجه اشتقاق ترکی چیزی ندانستم اسپستی . Aspasti (اسپستو Aspastu) در جزء لغات آشور و بابل یاد شده و قدمت آن در آن سرزمین بهتصد سال پیش از میلاد مسیح میرسد . اسپستی در فهرست گیاهان باغ مردوک بالادین - **Marduk baladdin** کلدانی که در ماه نisan (آوریل) از سال ۷۲۱ پیش از میلاد پادشاهی رسیده بر شمرده شده است . شك نیست که این گیاه با همان نام بومی خود از ایران بسرزمین بابل در آمده چنانکه اسب ، چهارپائی که گفتیم این گیاه بنام آن خوانده شده ، از ایران بآن دیار در آمد . چون در جای دیگر از پرورش اسبهای زیبا و تیز تک در ایران سخن داشتیم و گفتیم که بدستگیری مردمان این مرز و بوم این چارباجهای دیگر رسیده ، در این مقال فقط یاد آور میشویم که قومی از ساکنین ایران غربی که در تاریخ آنان را کسیت **Kassites** (= کَششو) نامند ، بیابیل زمین دست یافته از سال ۱۷۶۰ تا ۱۱۸۰ پیش از میلاد در آنجا پادشاهی راندند ، بدستگیری ایشان است که اسب در بابل شناخته شده . بنا بر این هیچ جای شکفت نیست که اسپست خوراک برگزیده و دل پسند اسب هم از ایران بیابیل رسیده باشد و خود هیئت کلمه اسپستی و وجه اشتقاق روشن و آشکار آن جای هیچ تردید باقی نمیگذارد . همچنین در روزگار داریوش بزرگ هخامنشی (۴۸۵ - ۵۲۱ پیش از میلاد) اسپست از ایران بیرون رفت و چون تا آن روزگار چنین گیاهی در آنجا شناخته و دیده نشده بود ، ناگزیر آن را بنام سرزمین اصلی آن مدیکه بوتانه **Mèdikè botanè** خوانده اند چنانکه پس از آن در لاتین مدیکا گوساتیوا **Medicago sativa** نامیده شده یعنی گیاه مادی (ایرانی) . در اینجا باید یادآور شویم که فقط نام این گیاه رادریونانی ولاتین دلیل ایرانی بودن آن نگرفته اند ، با این دلیل لغوی دلایل علمی و تاریخی هم در دست دارند . در گیاه شناسی باز باینگونه نامهای فریبنده بر میخوریم از آنهاست نام هلو (= شفتا) که در لاتین اموگدالوس پرسیکا **Amygdalus Persica** نام دارد یعنی بادام ایرانی و از جزء اخیر آن که پرسیکا باشد در زبانهای کنونی اروپا این میوه باز خوانده میشود :

Peach Pfirsich Pêche و جزاینها و زردآلود در لاتین پرو نوس ارمنیکا **Prunus Armenica** نامیده گردیده یعنی آلوی ارمنی، اما این دو میوه از گیاهان بومی چین است و از آنجا بایران آورده شده و پس از آن چون بدستگیری ایرانیان و ارمنیها برومیها رسیده این است که آنها را بنام ایران و ارمنستان باز خوانده اند.

از اینکه اسپست رایونانیان در روزگار داریوش هخامنشی گیاه مادی خوانده اند برای این است که در پایان سده هشتم پیش از میلاد در بخش غربی ایران يك پادشاهی بوجود آمد و رفته رفته سراسر ایران زمین و خاکهای همسایه را فرا گرفت. یونانیان سراسر کشورهای ایران را باعتبار این دولت، مدس **Medes** (مادا) **Mâda**) خواندند و صد سال پس از برچیده شدن پادشاهی خاندان ماد به پاد سال ۵۵۸ پیش از میلاد بدست کورش هخامنشی باز سراسر ایران راه چنان ماد خواندند چنانکه چنگ معروف خشایار شاه چهارمین شاهنشاه هخامنشیان با یونانیان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح در تاریخ بچنگ مادی خوانده میشود. رفته رفته نام ماد بنام پارس یعنی بنام سرزمینی که هخامنشیان از آنجا بودند تبدیل یافت و هنوز نزد اروپائیان سراسر ایران زمین باعتبار دولت پارسیان هخامنشی، پارس خوانده میشود. بنابراین مدیکه بوتانه **Mêdikê botanê** یعنی گیاه ایرانی. کهن ترین جایی که در نوشتههای یونانیان اسپست بنام مدیکه یاد شده در قطعه شعری است که از شاعر نامور یونانی اریستوفانس **Aristophanes** بجای مانده. این گوینده در حدود سال ۴۵۰ تولد یافت و در سال ۳۸۶ پیش از میلاد در گذشت. در نوشتههای فیلسوف یونانی ارسطو طالیس (۳۲۲ - ۳۸۴ پیش از میلاد) چندین بار از مدیکه (اسپست) یاد شده است. پزشک یونانی **Dioskorides** که در نخستین سده میلادی میزیسته. همان کسی که در طب قدیم ایرانی و عرب بنام دیسکوریدوس یاد میسور دیوس بسا از او نام برده شده - در جزه گیاهان و داروها، مدیکه را تعریف کرده، از علوفه چارپایان بشمار آورده است. استرابو (7, XIII, Strabo XI) جغرافیای نویس یونانی در نخستین سده میلادی در سخن از سرزمین ماد از گیاه منسوب آن که یونانیان مدیکه خوانند یاد کرده گوید این گیاه در ماد فزون و فراوان میروید. پلینیوس دانشمند رومی که در سال ۷۹ میلادی در هنگام آتشفشانی کوه و زو **Vésuve** جان سپرد در کتاب خود (4-1, XVIII Naturalis Historia) نسبتاً بتفصیل از اسپست که در لاتین مدیکا **Medica** یا **Medicago Sativa** مدیکا کو ساتیوا خوانده میشود و اینکه در گیاه شناسی به همین نام معروف است، یاد کرده است. از آنجمله مینویسد: «اسپست در یونان از گیاهان بیگانه بشمار است. در روزگار داریوش در هنگام چنگ وی با یونان، بآن سرزمین درآمد. گیاه سودمندی است و باید آن را از رستنیهای درجه نخست شمرد. يك تخم افشانی (کشت) آن سی سال پایا میماند». انقیلوخس **Amphiloxos** درباره اسپست و **Cytisus** کتابی نوشته است ... «پیش از اینکه گل بدهد باید آن را درو کرد، در سال شش بار میتوان آن را برید، نباید گذاشت که تخم بدهد. محصولی که تا سه سال از این گیاه درو شود از بهترین علوفه بشمار است ...». در طی این شرح پلینیوس از شخم و شیار کردن اسپست زار و هموار کردن خاک و برداختن زمین از سنک و کلوخ و آبیاری کردن و کوت دادن آن سخن میدارد.

از اینکه پلینیوس می گوید ، انگیلوخس درباره این گیاه و *Cytisus* کتابی پرداخته ، بخوبی می‌رساند که تا بچه اندازه اسپست در قدیم اهمیت داشته است . هر چند نمی‌دانیم انگیلوخس کی می‌زیسته اما نظر بر زمان خود پلینیوس ، باید بیش از میلاد مسیح زیسته باشد . این دانشمند را از آتن دانسته‌اند . اسپست (*Medicago Stiva*) در حدود نیمه دومین قرن پیش از میلاد مسیح داخل ایتالیا گردید و در حدود همین زمان از ایران شرقی که امروزه ترکستان روسیه خوانده میشود ، بچین برده شد و در آنجا بنام موسو *mu-su* رفته‌رفته سرزمینهای پهناور فغفور (بغفور) را فرا گرفت ، نام ایرانی این گیاه در سفر از فرغانه بچین باندازه فرسوده شده و تغییر هیئت داده که امروزه نمیتوان نام محلی آن را باز شناخت . تاریخ مسافرت اسپست بچین باختصار چنین است : امپراتور چین ووتی *Wu ti* (۸۷-۱۴۰ پیش از میلاد) از خاندان *Han* (معروف بهان غربی) همزمان اردوان دوم (۱۲۴-۱۲۷) و پسرش مهرداد دوم اشکانی (۸۷-۱۲۴ پیش از میلاد) می‌باشد . در هنگام فرمانروایی طولانی وی اقتدار چین از هر سوی روی بفرونی گذاشت و از شکوه و جلال برخوردار گردید بویژه در آن دوران ادب و هنر آن سرزمین رونق یافت .

امپراطور ووتی برای اینکه از طرف غربی کشورهای پهناور چین از هجوم دستبرد طوایف بیابان نورد آسیای مرکزی آسوده باشد ، سفیری موسوم به سردار چانگ کی ین *Tchang Kien* بآن سامان فرستاد تا با یوئه چیها *Yue tchi* که آریائی نژاد بودند و سرزمینهای شمالی بلخ و سغد را در دست داشتند ، بصد هیونگ نو *Hiung-nu* (هونها - هیتالها) پیمان دوستی ببندد .

مسافرت چانگ کی ین در این بخش از آسیای مرکزی سیزده سال طول کشید و چندین بار گرفتار هونها شده و رهایی یافت . از سر زمینهای همسایه غربی چین اطلاعات و ارمغانهای گرانهایی بدبار خود آورد . اسپست و رز ، از ره آوردهای اوست از فرغانه (*Ta-yüan*) . این دو گیاه را در سال ۱۲۶ پیش از میلاد تقدیم ووتی *Wuti* کرده و بفرمان این امپراتور در باغهای کاخ سینگان فو *Singan Fu* کشت گردید و پس از چندی از باغهای کاخ پایتخت با اسپستز ارها و موزارها راه یافت و رفته رفته سراسر کشورهای پایتخت چین شمالی را فرا گرفت و باندازه در آنجا خوب پرورش یافت که بعدها تخم آن بامریکا برده شد و بهترین جنس این گیاه بشمار درآمد . در جینت اسپهای زیبا و خوش سر و سینه و باریک پای ایران را با اسپهای خرد اندام مقولی برتری میدادند و آنها را از نژاد اسب آسمانی (*T, ien ma*) میخواندند از برای اینکه این اسبها در چین همچنان زیبا و چالاک پرورش شوند و پایا مانند سردار چانگ کی ین با کاروان اسپهای ایرانی ، خوراک دل پسند آنها را نیز از ایران زمین بچین برد . شك نیست که با خود این گیاهان

* *Cytisus* که در گیاه شناسی *Medicago arborea* خوانده شده و دارای گل زرد رنگ زیبایی است بگفته خود پلینیوس آنهم جنسی از اسپست و از بهترین علوفه چهارپایان است .

نامهای آنها نیز بچین رفت اما چنانکه گفتیم در آن لغات معلی فرغانه تعریفی روی داده است.

گفتیم اسپست در چین موسو خوانده میشود و انگور هم که تا آن روز در چین دیده و شناخته نشده بود در زبان چینی پاو تئو **u-tao** , **P** نامیده میشود ، نامی که یاد آور بادك **bādak** پهلوئی و باده فارسی است و خود سردار چانگ کی بن میگوید که چگونه در فرغانه از انگور باده (شراب) میساختند . آنچه در نوشتههای قدیم چینی ثابت است این است که موسو **mu su** (اسپست) و پاو تئو **p , u-tao** (انگور) هر دو بدستیاری چانگ کی بن بچین رفته و ثابت است که این هر دو کلمه از لغات بیگانه زبان چینی است و ثابت است در زمان چانگ کی بن که یکسال را در بلخ گذرانده ، زبان آن سامان یکی از لهجات ایرانی بوده و خود او هم میگوید : هر چند در این سامان از فرغانه گرفته تابسوی انسی **An-si** (= پارتیا **Prthia** سرزمین پارتها) و بالاتر طرف غربی زبانهای گوناگون دارند . اما این لهجهها با اندازه بهم نزدیک هستند که مردمان این موز و بومها بخوبی زبان همدیگر را در می یابند .

در روزگارانت گذشته اسپهای ایران شهرت جهانی داشتند و چون مایه زندگی و علوفه مطبوع آنها که بنام آنها اسپست خوانده شده گیاهی است . باریشه بسیار بلند و کمتر نیازمند آب ، از رستنیهای است که با نهاد سرزمین بلند و خشک ایران سازگار است . تا این کشور اسب خیز و مردمانش سواران دلیر بودند ، فرسنگها کشتزارهای ایران از این گیاه سبز و خرم بود . خبری که طبری در تاریخ خود از گزیت یا مالیات برخی از محصولات در روزگار خسرو انوشیروان یاد کرده بخوبی اهمیت و ارزش کشت اسپست را در روزگار ساسانیان میرساند : « از برای هر یک جریب زمین که گندم یا جو کاشته میشد یک درهم گزیت نهادند . از برای یک موزار هشت درهم ، از برای یک جریب اسفست هفت درهم . از برای هر چهار درخت خرما ی ایرانی یک درهم ، از برای هر شش درخت خرما ی معمولی یک درهم ، از برای شش درخت زیتون یک درهم . »

چنانکه دیده میشود اسپست پس از انگور گرانبهارترین محصول و جو که خوراک اسب هم میباشد با گندم یکسان بوده است .

گفتیم فصفه (جمع فصافص) معرب اسپست است و لفظ عربی آن «رطبه» و خشک آن «قت» میباشد . در بسیاری از کتب ادویه ایرانی و عرب از این گیاه یاد شده و تنعم آن را قابض دانسته اند و از برای خود گیاه خواص گوناگون ذکر کرده اند و در اینجا یاد کردن برخی از این نوشتهها تا اندازه که با خود دلالت پیوستگی دارد بیفایده نیست ، در کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تالیف ابو منصور موفق الدین هروی که در قرن پنجم نوشته شده آمده : « رطبه را اسپست گویند بیارسی ... » . ابن درید که در سده سوم هجری میزیسته در جمهره اللغه گوید : « والفصافص فارسیه معربه اسفست وهی الرطبه » .

در شرح فارسی صیدنه ابوریحان بیرونی یاد شده : « رطبه سبست را گویند چون سبز باشد و جمع او رطاب گویند .. و اهل مصر قضب گویند و طایفه از اهل لغت «قت» اسپست تر را گویند و خشک را نیز گویند و اصمعی گوید فصافص جمع فصفه است و بلغت فارسی او را

سبست گویند ...»

در مفردات ادویه ابن بیطار که در سال ۶۴۶ هجری در گذشت درجائی آمده :

« فصفه) ابو حنیفه هورطب القت و بسمی الرطبة مادامت رطبة فاذا جفت فهي القت وهي كلمة فارسية الاصل ثم عربت وهي بالفارسه اسفست ... » . و در جای دیگر همان کتاب آمده : « رطبه هي الفصفه و يقال ليا بسها القت » . در جواهر اللغة که در سال ۹۲۴ نوشته شده تألیف محمد بن یوسف الطیبی الهروی یاد شده : « الرطبه اسبست » . و در جای دیگر همان کتاب آمده : « القت الیاس من الاسفست ... » . در شرح اسماء العقار تألیف ابی- عمران موسی بن عبدالله الاسرائیلی القرطبی فیلسوف و طبیب قرن ششم هجری آمده : « قت هو الذي يقال له السفسف والفصفه وهو الذي يسمى علف الدواب وهو القضب ، و مادام اخضر يسمى رطبه و اسمه بعجمية الاندلس بربه و موله معناه عشبة البقلة » . و باز در تحت کلمه قرط گویند : « قرط هذا النبات المشهور بمصر الذي تتلفه الدواب و يسمى الشبدر و يسمى اسمه البرسيم » .

نامی که در اسماء العقار بزبان اندلس یعنی اسپانیا به اسپست داده شده بسیار قابل توجه است : « بربه دواموله » *yerha de mula* اسپانیولی در فرانسه و همچنین *herbe de mule* یعنی علف استر ، و دیگر اینکه قرط که از جنس اسپست است « شبدر » و همچنین « برسیم » خوانده شده . شبدر همان نامی است که امروزه در فارسی بیک جنس از اسپست داده میشود و در لاتین *Trifolium* خوانده میشود مطابق نامی که در افغانستان (کابل) بآن داده « سه برگه » گویند .

پس از یاد کردن نام و نشان این گیاه ایرانی باید گفت از شگفتیهای زبانی است که چگونه لفظ بی نام و نشانی چون بونجه جای یک لفت بدرو مادر دار چندین هزار ساله را میگیرد و آن را از میان میبرد . بدبختانه در سرزمین ما اینگونه تاخت و تازها همانند بسیار دارد ، بونجه نمونه است از آنها .

از درخت خرماي معمولی نخل بابل زمین اراده شده ، چون خرماي هوای خشك بهتر است ، خرماي فارس بهتر از خرماي هوای مرطوب دجله دانسته شده است .

گزیت : گزید از جمله لغات ارامی است که دیرگاهی است در زبان فارسی در آمده :

گزیتی نهادند بر یک درم گرایدون که دهقان نباشد درم (فردوسی)

والبته برتری دارد ب لغت مالیات .

توضیح و پوزش

خوانندگان مجله یغما غالباً میدانند که جناب آقای ابراهیم بورداود استاد بزرگوار دانشگاه در فرهنگ ایران باستان مجتهد مسلم می باشند و قول ایشان سند و حجت است ازین روی با اجازت خودشان اسامی کلیه ماخذ و منابع مقالات عمیق و دقیق تحقیقی آن جناب را که در ذیل صفحات بدان اشارت فرموده بودند حذف کردیم ، زیرا حروف معرب و متنوع و دیگر وسایل لازمه مطبعی عجاله در دسترس نیست .